



# فدخصیت‌ها و شاخص‌ها

□ عباس پویا

حال چه ادبی، چه سیاسی و چه دینی دارای شخصیت جهانی هستند. پیامبران بزرگ را می‌توان شخصیت‌های دینی جهانی نامید و یا عالمانی مانند افلاطون، ابن‌سینا، گالیله، ادریسون و انشتین را می‌توان شخصیت‌های علمی جهانی خواند و همین‌طور در بخش‌های ادبی، هنری، و... شخصیت‌های جهانی داریم، چراکه شعاع کار و پیام این‌ها، فراگیرتر از مرزهای یک کشور و یک ملت و یک قوم است. بعضی شخصیت‌ها توانسته‌اند فقط در محدوده جغرافیایی خاصی مطرح شوند و به همین دلیل از شخصیت ملی، شخصیت قومی و شخصیت محلی سخن گفته می‌شود. هیچ‌یک از شخصیت‌های سیاسی - اجتماعی مطرح شده در طول دو دهه اخیر در افغانستان نتوانسته‌اند در سطح ملی محبوبیت و مقبولیت پیدا کنند، یعنی اکثریت جامعه متنوع و چندزبان و چندمذهب و چندقوم افغانستان، او را به عنوان یک شخصیت لایق رهبری به رسمیت بشناسند. عامل این کمیود چیست؟ این یک پرسش مهم و اساسی است که باید بدور از احساسات به آن پرداخته و جوابی قانع‌کننده برای آن جستجو شود؛ چرا که در جامعه ساقبل صنعتی افغانستان که بافت قومی و قبیله‌ای و گرایش‌های مذهبی در آن نقش عمده را بازی می‌کنند، حضور یک شخصیت یا شخصیت‌های ملی که برای همه گروه‌های اجتماعی و گرایش‌های مذهبی مورد قبول و احترام باشند، برای سامان‌بخشیدن به یک نظام ثابت اجتماعی، تعیین‌کننده است. البته شعار توحید عقیدتی و توحید اجتماعی برگرفته از نوشته‌های اندیشمندان بزرگ مسلمان مانند سیدجمال‌الدین، عبده، شریعتی، مودودی و... از سوی گروه‌های مختلف قومی و سیاسی به حد کافی داده شده است، ولی هیچگاه این شعارها در بستر واقعیت اجتماعی افغانستان، صیغه عملی به خود نگرفته است. نزاع‌های قومی و قبیله‌ای و مذهبی بیشتر و بیشتر، و جنایت و فاجعه سرسام‌آورتر شده است. کار به جایی رسیده است که مردمی که به خاطر همین شعارها، سرمایه‌گذاری‌های کلان کردند، از جان و مال خویش گذشتند، هجرت و آوارگی و آفت‌های مربوط به آن را تحمل کردند، امروزه آنچنان سرخورده‌اند که آرزومند گذشته شده‌اند و زبان حالشان:

از طلا گشتن پشیمان گشته‌ایم  
مرحمت فرموده ما را مس کنید

برای پاسخ‌یابی به مشکل فقدان شخصیت‌های ملی در افغانستان، می‌توان از دو راه وارد شد. یکی از راه شاخص‌های بیرونی و دیگر از راه شاخص‌های درونی. در طریق اول، عوامل بیرونی، عوامل خارج از شخصیت، مثلاً عوامل جهانی، منطقه‌ای و یا عوامل محیطی از قبیل

در طول بیست - بیست و یک سال اخیر، پس از به قدرت رسیدن احزاب خلق و پرچم، شخصیت‌های گوناگونی در صحنه سیاسی - اجتماعی افغانستان مطرح شده‌اند.<sup>۱</sup> تعدادی از این شخصیت‌ها هنوز هم در قید حیاتند و تعدادی دیگر در میان ما نیستند. ربانی، مسعود، حکمتیار، مرحوم مزاری و... نمونه‌های بارزی از این سلسله شخصیت‌های مطرح بوده و هستند.<sup>۲</sup> ولی اگر کلیت جامعه افغانستان را مورد بررسی و تحقیق قرار بدهیم، می‌بینیم که هیچ یک از این چهره‌ها موفق نشده‌اند در میان قشرهای گوناگون جامعه نفوذ، رسوخ و محبوبیت داشته باشند. در حالی که هر یک از این چهره‌ها، در میان بخشی از اجتماع به عنوان الگوی مبارزه و مقاومت و دارای توانمندی رهبری و هدایت و خیرخواه مردم و کشور شناخته می‌شوند، بخش‌های دیگر اجتماع یا با این ابعاد شخصیتی او آشنا نیستند و یا تصویری کاملاً دیگرگونه از او دارند.

سؤال این نیست که چرا جناح‌هایی که از لحاظ مکتبی و عقیدتی با او مخالفند، او را به رسمیت نمی‌شناسند. از هواداران حزب خلق و پرچم که در یک تخصص عقیدتی با او قرار دارند، نمی‌توان انتظار داشت که به یک شخصیت سیاسی - اجتماعی مسلمان علاقه‌مند باشند و در او چهره یک رهبر و هدایتگر مردم را ببینند. ولی در جامعه افغانستان، احزاب و گروه‌های مختلفی فعالیت داشته و دارند که دارای خاستگاه عقیدتی واحد هستند و مکتب فکری و ساختمان عقیدتی همه آن‌ها با اسلام تشکیل می‌دهد، اما باز هم فقدان یک شخصیت مورد قبول همه گروه‌های اجتماعی یعنی یک شخصیت ملی کاملاً مشهود است.

اصولاً وقتی از «شخصیت»<sup>۳</sup> سخن گفته می‌شود که فرد، قالب فردیت را شکسته و از چهار دیواری اندیشه و عمل شخصی خود خارج شده باشد. پیش از آن، او یک شخص است در کنار اشخاص دیگر و به همین دلیل، از او به عنوان «شخص» سخن گفته می‌شود. ولی همین‌که او قالب‌ها و مرزهای شخصی را شکست، می‌شود یک «شخصیت». اگر این قالب‌شکنی و مرزاندازی در ساحة ادبی صورت بگیرد، می‌شود شخصیت ادبی، اگر در ساحة علم انجام بگیرد، شخصیت علمی و در عرصه دین و مذهب، شخصیت دینی و مذهبی و در صحنه سیاست و اجتماع، می‌شود شخصیت سیاسی - اجتماعی. قیله‌های ادبی، علمی، دینی و سیاسی - اجتماعی مرز میان شخصیت‌ها را از لحاظ کیفیت یعنی از جنبه محتوی تعیین می‌کند. یک شخصیت ادبی، مایه‌اش مایه ادبی است و یک شخصیت سیاسی، هنرش سیاست و... اما یک مرز کمی هم وجود دارد و آن، بُعد جغرافیایی شخصیت است. بعضی شخصیت‌ها،





زبان، قوم و... مورد بررسی قرار می‌گیرد و به عنوان شاخص‌های تعیین‌کننده شخصیت و علل انزوای شخصیت و عدم مقبولیت او در سطح ملی مطرح می‌شود. در طریق دوم، خود شخصیت موضوع بحث و تحقیق قرار می‌گیرد و ویژگی‌های درونی شخصیت، مثل زبان گفتاری و عمل سیاسی او به عنوان شاخص‌های تعیین‌کننده شخصیت او بررسی می‌شود. پیشاپیش باید یادآوری شود که تقسیم شاخص‌ها به شاخص‌های بیرونی و درونی به این معنی نیست که این شاخص‌ها با یکدیگر ارتباط ندارند و دور از جریان تأثیر و تأثر هستند. امروزه تقریباً همه دانشمندان علوم اجتماعی به اصل تأثیر و تأثر در پدیده‌های اجتماعی معتقد هستند. هدف از این تقسیم‌بندی، ساده ساختن بحث، توجه دادن به وجود این دونوع شاخص‌ها و طرح هر دو در این گفتار است. در پاسخ به این پرسش که چرا شخصیت‌های سیاسی - اجتماعی جامعه افغانستان در دو دهه اخیر از لحاظ پزواک شخصیتی در محدوده‌های حزبی، قومی، گروهی، زبانی و مذهبی خاص محبوس مانده‌اند و نتوانسته‌اند این دیواره‌ها را شکسته و در سطح ملی مطرح شوند، پیش از همه از عوامل بیرونی نام برده می‌شود که در این جا به چندین عامل از این گونه اشاره می‌شود:

زبان: وقتی یک شخصیت در یک جامعه چند زبانه زندگی می‌کند و زبان گویشی او یک زبان خاص است، تنها گویندگان به آن زبان او را می‌شنوند و پیامش را دریافت می‌کنند. آنانی که به این زبان آشنا نیستند و یا اصلاً علاقه‌مند به این زبان نیستند و حتی بدتر، از آن نفرت دارند، نه او و پیامش را می‌شنوند و نه با آن آشنا می‌شوند.

مذهب: در یک جامعه چند مذهبی، افراد جامعه هم به مجموعه‌های مختلف مذهبی تقسیم می‌شوند و هر مجموعه، پایند و معتقد به نگرش و رسوم خاص مذهبی است و همان را ضامن سلامتی انسان و عامل سعادت اجتماع می‌داند. در چنین جامعه‌ای، یک شخصیت هر چند نام دارد و هر چند خیرخواه و سعادت جوست، نمی‌تواند در میان همه مجموعه‌های مذهبی محبوبیت و مقبولیت پیدا کند.

قوم: تعلق قومی و نژادی باعث مرزبندی اجتماعی و سیاسی می‌شود و در نهایت عامل مرزبندی شخصیت‌های سیاسی - اجتماعی. این ویژگی باعث می‌شود که یک شخصیت فقط در میان قوم و قبیله خود مورد احترام و اقبال قرار بگیرد، ولی اقوام و قبایل دیگر از او روی برگردانند و به دنبال شخصیت‌های قومی و قبیله‌ای خود باشند.

گذشته از توطئه قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای و امریکا و امپریالیسم که دست قدرتشان در پشت هر حادثه و ماجرای بی‌پایان است، جست‌وجو می‌شود و همین‌طور در توضیح عدم توفیق رهبران مختلف سیاسی - اجتماعی در جهت مقبولیت ملی، می‌توان عوامل بیرونی دیگری را هم برشمرد. ولی در این جا به همین سه عامل به عنوان مثال بسنده می‌شود.

بی‌شک وابستگی زبانی، مذهبی و قومی بویژه که مورد بهره‌برداری‌های سیاسی و قدرت طلبانه قرار بگیرد، می‌تواند مرزهای آهنین و سدهای سنگینی در میان یک جامعه به وجود بیاورد و باعث منزوی ماندن شخصیت‌ها در چهار دیواری قومی، زبانی و مذهبی گردد. اما براساس تجربه‌های عینی در جوامع دیگر و در رابطه با شخصیت‌های سیاسی - اجتماعی این جوامع به یقین می‌توان گفت که عوامل بیرونی به تنهایی قادر نیستند که یک شخصیت را منزوی و محدود بسازند. جامعه ایران فقط از فارسی‌زبان و شیعی دوازده امامی و

نژاد فارس تشکیل نشده است. در این جامعه، اقوام گوناگون ترک، عرب، بلوچ، کرد، لر و... با زبان‌های خاص خود و مجموعه‌های مذهبی غیر شیعی دوازده امامی و حتی غیرمسلمان هم زندگی می‌کنند. ولی گفتار و کردار رهبری انقلاب اسلامی ایران به گونه‌ای بوده است که همه اقشار و طبقات اجتماعی و جناح‌های سیاسی و اقوام مختلف ایرانی سعادت و عزت خود را در این رهبری می‌یابند. در جامعه پرمذهب و پوزبان و در عین حال پُرتبقة هند، مهاتما گاندی در سطح ملی دارای محبوبیت و مقبولیت بوده است. نلسون ماندلا نه تنها از سوی هم‌نژادهای سیاه‌پوست زیر ستم خویش - که خود در درون دارای گرایش‌های شدید قبیله‌ای هستند - به عنوان یک رهبر ملی دیده می‌شود، بلکه حتی در میان سفیدپوستان غاصب هم از احترام و اقبال برخوردار است. بعضی‌ها فکر می‌کنند که مشکل قوم‌گرایی و یا مذهب‌گرایی، پس از سرازیر شدن نیروهای مجاهدین به مراکز شهرها و آغاز جنگ قدرت در کابل عمده شد. پیش از این دوره به خاطر وجود دشمن مشترک، همه در یک صف و به خاطر یک هدف تلاش داشتند و رهبران موجود هم رهبران همه و نه رهبران گروهی تلقی می‌شدند. پیش از آغاز درگیری‌های داخلی، این چهره‌ها نه تنها در عرصه داخلی بلکه در عرصه جهانی به عنوان رهبران مقاومت کسبیت جامعه افغانستان شناخته می‌شدند. گذشته از شرارت‌های بعضی فرماندهان و تنش‌ها و درگیری‌های محدود محلی، توده مردم در مجموع به این چهره‌ها به عنوان رهبران مبارزه ضد روس ملت افغانستان می‌دیدند و نه به عنوان رهبر تاجیک، پشتون، هزاره، ازبک و... هر چند هریک از این رهبران، تشکیلات حزبی مخصوص به خود داشتند و فعالیت‌هایشان غالباً در محدوده قومی، مذهبی و زبانی خاصی متمرکز بود، که خود مولود طبیعی شرایط جغرافیایی و ساختار اجتماعی افغانستان است. اما آن‌ها خارج از مرزهای قومی و دینی و زبانی خود هم مورد احترام و استقبال قرار می‌گرفتند. مشکل از آن جا آغاز شد که دیگر دشمن مشترکی وجود نداشت.

این گفتار، از یک سو بیانگر دیدی است که توضیح فقدان رهبر یا رهبران ملی را در عوامل بیرونی جستجو می‌کند و از سوی دیگر بسیار ساده انگارانه است. درست است که مسأله اساسی و عمده در آن دوره مسأله جنگ در برابر روس‌ها و دست‌نشاندهای آن‌ها در افغانستان بوده و درست است که در آن دوره در وسایل ارتباط جمعی و بویژه در وسایل ارتباط جمعی اروپا و امریکا بیشتر به مقاومت ضد اجنبی و کمتر به درگیری‌های داخلی پرداخته می‌شد. ولی بسیار خوشبینانه خواهد بود اگر بگوییم که در آن دوره، درگیری‌های میان‌مردمی و میان‌گروهی وجود نداشته است و یا رهبران موجود، فراتر از جغرافیای قومی، زبانی و مذهبی خاص، دارای زبان و عملی بودند که بازگوکننده خواسته‌های گرایش‌های مختلف قومی و مذهبی در افغانستان بوده است. ریشه مسئله کنونی، در همان گذشته پرابهام نهفته است. در همان زمان، طرح‌هایی که رهبران موجود و احزاب تابع از شکل حکومتی آینده می‌دادند، طرح‌هایی نبود که برای همه مردم کشور مورد قبول باشد. آن‌ها در حالی که احزاب چپی خلق و پرچم را نماینده یک اقلیت اندک بی‌خدا می‌دانستند و نه نماینده همه مردم و به همین دلیل سزاوار مبارزه و براندازی، خود، گاه فقه خاصی را به عنوان تنها منبع قانونی حکومت آینده و گاه تلقی ویژه‌ای از اسلام را به عنوان تنها سیستم سعادت‌بخش و قابل قبول آینده مطرح می‌کردند و هیچگاه خواست، احساس و نگرش دیگری را آن‌چنان جدی نگرفتند که از خودی را، این حق طبیعی







سخن گفتند که همه ملت خود را مخاطب می‌دانستند، بر سر دردهایی انگشت گذاشتند که همه آن را احساس می‌کردند و در هوایی نفس کشیدند که همه را زندگی می‌بخشید.

در افغانستان دو دهه اخیر، کمبود چنین فرد (یا افرادی) که بر تارک همه اجتماع بدرخشد و محبوب و مُراد و شخصیت ملی جامعه باشد، دیده می‌شود. چهره‌های سیاسی اجتماعی دو دهه اخیر، همواره از سعادت و کمال و عزت مردم سخن گفته‌اند و برخی از آنها بر سر این معامله از جان خود گذشته‌اند. اما این سعادت‌جویی و کمال‌خواهی و عزت‌طلبی، زبانی نیافته است که هر افغانستانی خود را مخاطب آن بیابد. منظور زبان‌گویی نیست، بلکه زبان سیاسی و بیان اجتماعی آن‌هاست. و همین است که مقبولیت و محبوبیت آن‌ها در انزوای قوم، حزب و گرایش مذهبی خاص محبوس مانده است. یک شخصیت سیاسی اجتماعی برآمده از میان قوم پشتون که صمیمانه برای استقلال و وحدت کشور می‌کوشد، وقتی رنج رفته بر اقوام دیگر را رنج خود نداند.



یک حزب و یا یک شخصیت سیاسی، اجتماعی است که فقط در جهت علائق یک گروه قومی یا مذهبی - البته تا جایی که به فاشیسم منتهی نشود - کوشش کند و آن را علناً شعار خود قرار بدهد، ولی انتظار مقبولیت عام و ملی هم نداشته باشد. و سخن ما هنوز هم بر سر فقدان شخصیت‌های ملی است.

یکبار دیگر می‌رویم سراغ رهبران موفق سیاسی اجتماعی عصر اخیر. گماندی در یک جامعه کاملاً متنوع و پیچیده از لحاظ زبانی، نژادی و دینی قرار گرفته است. با این‌که شخصاً باور دینی مخصوصی دارد و به رسم و رواج مخصوصی پایبند است، اما عمل اجتماعی و کلام سیاسی اش - که از او یک شخصیت سیاسی اجتماعی می‌سازد - مخصوص یک قوم و قبیله و یا یک نژاد و یک زبان خاص نیست. او آزادی را تنها برای هندوها نمی‌خواهد، بلکه برای همه ملیت‌های هندوستان می‌خواهد. او خود را تنها سخنگوی «انجس‌ها» که بزرگترین ستم اجتماعی را متحمل شده‌اند - و هنوز هم می‌شوند - نمی‌داند. بلکه



عزت و سعادت و کمال اقوام دیگر را عزت و سعادت و کمال خود نداند و این همدردی و هم‌سرنوشتی را در عمل اجتماعی و گفتار سیاسی و طرح حکومتی خود منعکس نسازد، بخت اقبال عمومی و مجال بازیگری در ساحه ملی را نخواهد داشت. یک رهبر منسوب به قوم تاجیک اگر عمل و کوشش او فقط برای قوم و زبان و در محدوده جغرافیایی خودش باشد و بیشتر - اگر نگویم همیشه - از درد و رنج قوم خود بنالد و قلبش برای سعادت همه اجتماع تپد، آنچنان‌که برای عزت قوم خویش می‌تپد، نمی‌تواند خود را از چهار دیواری قوم و قبیله رها کرده و در عرصه ملی نقش بازی کند. و قس علیهذا...

یکبار دیگر تکرار می‌کنم، این خود کار نیک و قابل قدری است که فردی در جهت سعادت و عزت یک مجموعه - و حتی یک فرد - شخصیت یا شخصیت‌های ملی در افغانستان است و این میدان دیگری است و بازیگران دیگری می‌طلبند.

#### پی‌نوشت‌ها:

- ۱ - شخصیت یا شخصیت‌های پیش از این دوره و شاخص‌های شخصیتی آن‌ها موضوع این نوشتار نیست.
- ۲ - نام‌های برده شده جنبه مثال دارند وگرنه در افغانستان الی ماشاءالله شخصیت وجود دارد.
- ۳ - منظور از شخصیت ملی یک شخصیت غیردینی نیست، بلکه شخصیتی است که یک ملت باهمه‌ریشه‌ها و ویژگی‌هایش از جمله ریشه و ویژگی دینی‌اش او را به رسمیت بشناسد.
- ۴ - شخصیت در روانشناسی، حقوق و... تعریف‌های ویژه‌ای دارد که در این جا مورد نظر نیست. در این گفتار، شخصیت به مفهومی که در زبان محاوره به کار می‌رود، مورد بحث است.

بلندگوی همه طبقات اجتماعی می‌داند. او همان‌طور که برای زیر فشار قرار دادن انگلیسی‌ها در افکار عمومی و آزادی هند از قید استعمار، رنج روزه گرفتن را بر خود هموار می‌سازد، برای اعتراض به تهاجمات مذهبی به مسلمانان هندی و دفع ستم هر روزه بر «انجس‌ها» هم روزه می‌گیرد. استقبال عمومی مردم ایران از آیت‌الله خمینی به هنگام بازگشت از تبعید و شناخته شدن او به عنوان رهبر بلامنازع از سوی همه گرایش‌ها و جناح‌ها، در همین حقیقت نهفته است که او از آزادی و سعادت ایران و ایرانی و از کرامت انسان مسلمان سخن می‌گفت و خود را اسیر جناح‌بندی‌ها و علائق سیاسی موجود در داخل ایران نساخته بود. نلسون ماندلا - به‌خصوص در دوران اخیر زندگی‌اش که چهره یک رهبر ملی به خود می‌گیرد - خود را نماینده همه جامعه آفریقای جنوبی، به اضافه سفیدپوستان ساکن آن می‌داند. در کنگره ملی آفریقای جنوبی رهبری‌اش را او به عهده دارد، نه تنها جریان‌های گوناگون قومی و زبانی و مذهبی سیاهپوستان حضور دارند، بلکه اقلیت‌های نژادی دیگر مانند هندی‌های مقیم آفریقای جنوبی و حتی سفیدپوستان نیز سهم هستند.

سخن بر سر یک جریان بی‌رنگ همه رنگ نیست و همین‌طور بحث بر سر یک رهبر بی‌مذهب همه مذهب نیست که نه آنچنان جریان‌ی یک جریان موفق است و نه آنچنان رهبری یک شخصیت مردم‌پسند ماندگار. سخن بر سر یک حرکتی است که بتواند قالب مردمی به خود بگیرد و از چهار دیواری قومی، زبانی و مذهبی خاصی برآید. درد، درد فقدان یک شخصیت سیاسی اجتماعی است که سخنگوی همه جامعه باشد؛ هم‌احساس و همدرد همه اجتماع و هم‌زبان همه مردم، یعنی یک شخصیت ملی. چهره‌های سیاسی اجتماعی موفق عصر حاضر که نام بردیم، کمالشان این بود که در متن واقعیت تکه پاره اجتماعی، به زبانی

